

## ورود به متن پدیدارشناسی

حامد صفاریان

### مقدمه

«در وادی فلسفه‌های بزرگ شاید هگل تنها کسی است که آدمی اغلب به معنای واقعی کلمه نمی‌داند و نمی‌تواند موجز تصمیم بگیرد که [نزد او] سخن حقیقتاً بر سر چیست...» (Adorno 1974: 84). این جمله تأمل برانگیز آدورنو، ای بسا حرف دل کسان بسیاری باشد که با وجود تلاش فراوان برای راه یافتن به فلسفه هگل از رهگذر آثار او، گهگاه به گونه‌ای استیصال رسیده‌اند. در باب دشواری آثار هگل بسیار گفته‌اند و شنیده‌ایم. لیکن کمتر به این موضوع پرداخته شده است که این دشواری و نمودهای آن – خاصه برای خواننده‌ی فارسی‌زبان – دقیقاً در کجاست و چه چیزی است که خواندن این آثار را اینچنین دشوار می‌کند.

اگر هدف از پرداختن به فلسفه‌ی یک فیلسوف را فهم فلسفه‌ی او از رهگذر آثار مکتوب او بدانیم، آنگاه اولین فعالیتی که در این راه با آن سروکار داریم خواندن متن است. فهم فلسفی هر متن در گرو خواندن آن است. در برخورد با یک متن فلسفی به منظور فهم آن می‌توان دو رویکرد را برشمرد. یکی رویکرد باواسطه، یعنی از طریق شارحان و مفسران و به طور کلی از طریق منابع ثانویه که رویکرد شایع و غالب در ایران است و دیگری رویکرد بی‌واسطه یعنی درگیر شدن با متن اصلی، ترجیحاً به زبان اصلی و اجتهاد در آن، که جای آن در فلسفه‌ی آکادمیک ایران بسیار خالی است. می‌توان بر هردوی این رویکردها و هم ترکیب آن دو واسطه‌ی دیگری نیز افزود که همان ترجمه است و خود در بسیاری موارد البته ناگزیر است. پرداختن به ترجمه‌ی متون فلسفی بطور کلی و ترجمه‌ی متون هگل بطور خاص و شرایط امکان و امتناع آن، موضوعات این مقاله نیستند و مجال دیگری می‌طلبند. همچنین بحث درباره‌ی مقایسه‌ی دو رویکرد باواسطه و بی‌واسطه به متن را نیز به گفتار دیگری موکول می‌کنیم. این مقاله صرفاً به سویه‌های دشواری‌های خواندن متن آلمانی هگل برای فارسی‌زبانان با محوریت کتاب پدیدارشناسی روح، بصورتی اجمالی می‌پردازد.

### صبر و ممارست

خواندن متن پدیدارشناسی مهارتی است مانند همه‌ی مهارت‌های دیگر که با تمرین و ممارست حاصل می‌شود و به این معنا کاریست پرزحمت که به نوبه‌ی خود صبر و حوصله‌ی فراوان می‌طلبد. توصیه‌ای که هایدگر در لزوم داشتن حوصله و تلاش در خواندن متن پدیدارشناسی می‌کند قابل تأمل است: «پیشاپیش عجلانه به نقد نپردازیم، جزئی و موردی مخالفت نوزیم، بلکه با [متن] همراه شویم، راه درازی را همراه [متن] برویم آنهم با حوصله، یعنی با کارکردن [در متن با آن] همراه شویم [...] تنها آنگاه که با حوصله، به معنای واقعی کارکردن [در متن]، با این اثر همراه می‌شویم، اثر واقعیت خود و بدین ترتیب صورت‌بندی درونی خود را آشکار می‌کند» (Heidegger, 1997: 61). تأکید چندباره‌ی هایدگر بر «رفتن»، «کار» و «صبر» بیشتر تداعی کننده‌ی تصویر کار کشاورزان و صنعتگران سختکوش قرون وسطی است تا خواندن یک متن که خود گویای دشواری پرداختن به این امر اخیر است.

چنین توصیه‌ها در عین درست و پرمغز بودن اما بسیار کلی‌اند و عملاً به کار خواننده نخواهند آمد. لازمه‌ی فراتر رفتن از این کلیات همانا بررسی دقیق‌تر مقوله‌ی دشواری و تدقیق در نمودهای انضمامی این دشواری در متن است.

### مفهوم دشواری

فعالیت خواندن متن پدیدارشناسی خواننده را به سرعت متوجه مستغرق بودن خود در دشواری آن می‌کند. واقعیت آن است که متن هگل در همان بدو امر مقاومتی عجیب و سرسختانه از خود نشان می‌دهد و به سرعت ذهن خواننده را خسته کرده و با لجاجت سستی‌دهنده‌ی خود در برابر فرایند خواننده شدن، خواننده را اگر مایوس نکرده باشد دست‌کم او را وادار به تأمل می‌کند. خواننده پس از مواجهه‌ی اولیه با متن پدیدارشناسی درمی‌یابد که با یک متن عادی روبرو نیست و به قول آدورنو: «به همان معنا که امروزه سخن از ضد‌ماده در میان است، متون هگل ضد‌متن (Anti-Text) هستند.» (Adorno 1974: 109).

در این نوشتار بنا را بر تعریفی نسبتاً ساده از دشواری می‌گذاریم: هرگاه فعالیت خواندن متن از عهده‌ی برآوردن هدف اصلی خواننده – که همان فهمیدن متن است – برنیاید گوییم فرایند خواندن با دشواری مواجه است. از آنجا که فرایند خواندن موقوف به متن نیست و خواننده نیز در آن شریک است این دشواری می‌تواند معلول دو علت یا ترکیبی از آن دو باشد: یکی دشواری ذاتی خود متن و دیگری نقش خواننده در رویارویی با متن.

واضح است که این نوشتار نمی‌تواند در این مجال کوتاه از عهده‌ی بررسی همه‌ی ابعاد این مسأله برآید. بنابراین در ادامه، با پیش‌فرض قراردادن رویکرد بی‌واسطه به متن در زبان اصلی، به بررسی برگزیده‌ای اجمالی از نمودهای دشواری متن، بعضاً برخی ریشه‌های آن و پیشنهاداتی برای مواجهه با آن خواهیم پرداخت.

### سخنی کوتاه درباره‌ی منابع

پیش از پرداختن به نمودهای دشواری متن، سخنی کوتاه می‌آوریم – از جهت اهمیت آن – در باب انتخاب منابع و فرهنگ‌ها برای خواندن متون هگل. بهترین منبع معتبر و مرجع آکادمیک آثار هگل مجموعه‌ی انتشارات ماینر (Meiner Verlag) می‌باشد که جدای از اعتبار علمی و ارزش فیلولوژیک آن و بوی بودن از اضافات ویراستاران که بعضاً در نامده‌ی به پاره‌ها یا شمارمگذاری بخش‌ها و یا اضافه کردن پاورقی‌ها نمود می‌یابد، نکته‌ی مهمی را نیز شامل می‌شود که به موضوع این نوشتار ارتباط می‌یابد. این مجموعه با وفاداری کامل به دست‌نوشته‌های هگل فراهم آمده است و تمامی حرکات قلم هگل را شامل خط‌خوردگی‌ها، حاشیه‌نویسی‌ها و حذف‌اضافات دربرمی‌گیرد، چنان که به کمک آن می‌توان تا حد زیادی فرایند نگارش و ویرایش کلمه به کلمه‌ی متن نزد هگل را دوباره به تمامی بازسازی نمود و از رهگذر آن بعضاً یک قدم به آنچه در ذهن نویسنده می‌گذشته است نزدیک‌تر شد. این مجموعه برای کسانی که قصد برخورد عمیق‌تری با اصل متن هگل داشته باشند بر دیگر مجموعه‌های آثار هگل – مانند زورکامپ (Suhrkamp) و غیره – ارجحیت دارد، اما متأسفانه این مجموعه هنوز کامل نیست و همین امر ارجاع به سایر مجموعه‌ها را در مواردی ناگزیر می‌نماید.

در انتخاب فرهنگ لغات و اصطلاحات نیز می‌توان برای فرهنگ‌های فیلولوژیک و ریشه‌شناسیک رجحان و بایستگی بیشتری قائل شد. یکی از بهترین این فرهنگ‌ها لغتنامه‌ی تاریخی مفاهیم فلسفی یواخیم ریتز (Joachim Ritter) می‌باشد که نمونه‌ی قدیمی‌تر آن از رودلف آیسلر (Rudolf Eisler) بصورت آنلاین نیز در اینترنت موجود است. یک فرهنگ ریشه‌شناسیک، مثلاً دودن (Duden Herkunftswörterbuch) نیز از دیگر ابزارهای اجتناب ناپذیر است.

### نمودها، ریشه‌ها، پیشنهادها

اگرچه بدنامی دشوارنویسی گویا تنها نصیب هگل گشته است، اما کسانی که به متون اصلی سایر فیلسوفان آن روزگار مانند فیشته یا کانت - یا حتی در سایر زبان‌ها مانند هیوم - پرداخته باشند، جدای از اشتراک همه‌ی این متون در عدم تطابق کلی با معیارهای امروزی نگارش، املاء و نحو جملات، این متون را از لحاظ سبک و زبان چندان آسان‌تر از متون هگل نخواهند یافت. یکی از دلایل این امر همان فاصله‌ی چند قرنه‌ی ما این از این متون است. از سویی آثار هگل، خود درجات مختلفی از دشواری را به نمایش می‌گذارند. آنچه به قلم خود هگل نوشته و توسط خود او به طبع رسانیده شده به نسبت رونوشت انتشاریافته‌ی درسگفتارهای او توسط شاگردانش از دشواری بیشتری برخوردار است. از سوی دیگر، نوشته‌های اولیه‌ی هگل جوان متونی نسبتاً رام و روان‌اند. دست‌نوشته‌های دوره‌ی اشتوتگارت، توپینگن و برن را می‌توان بی‌رنج و تعب خواند و بی‌هیچ دشواری فهمید. در این یادداشت‌ها کمتر ردی از سبک متأخر هگل به چشم می‌آید. بنا به نظر دیلتای، هگل در اواخر دوره‌ی اقامت در برن و بر اثر مشغولیت به نثر شاعرانه و با تأثیر گرفتن از هولدرلین، هولزن (Hülzen)، برگر (Berger)، شلینگ و اشلایرماخر پیوسته و آرام به سبک دشوار خود در نوشتن دست یافته است (Dilthey, 1974: 42).

خواننده می‌تواند پیش از پرداختن به متون غامضی چون پدیدارشناسی روح یا علم منطق برای مأنوس شدن با متن هگل در ابتدا به متون سهل‌خوان‌تری همچون نوشته‌های روزگار جوانی یا درسگفتارها مراجعه کند. از این سبب رفتن به سراغ متونی چون پدیدارشناسی روح یا علم منطق در بدو امر اشتباهی اصطلاحاً تاکتیکی در رویارویی با متن (تأکید می‌کنم متن و نه فلسفه‌ی) هگل محسوب تواند شد.

از دیگر نمودهای دشواری متن - که آن هم ریشه در قدمت متن دارد - عدم کاربرد نقل قول مستقیم است به قاعده‌ی امروزی. در روزگار هگل امانت در نقل قول و آوردن بی‌کم و کاست سخن دیگران میان علامت نقل قول مستقیم همراه با ذکر منابع، چنان‌که امروزه در متون علمی و فلسفی بکار می‌رود، الزام‌آور نبوده چنان‌که - در کنار دلایل دیگر - در مواردی تمییز نظرات منقول از نظرات شخص نویسنده بسیار مشکل است. البته چنین نیست که هگل یا معاصران او هیچگاه از نقل قول مستقیم استفاده نکرده باشند، لیکن این موضوع در متنی چون پدیدارشناسی - به رغم نقل و نقد آراء بسیاری از دیگر فیلسوفان در آن - نمود چندانی ندارد.

خواننده‌ی متن پدیدارشناسی می‌باید همیشه این موضوع را پیش چشم و پس ذهن خود داشته باشد که در کمتر جایی حین خواندن با نظری نهایی درباره‌ی چیزی روبروست. حقیقت در متن هگل پیوسته در حال تطور و تغییر ماهیت است. آنچه در جایی عین حقیقت می‌نماید، چند مقام آنسوتر چهره‌ی خطا به خود می‌گیرد که حقیقت دیگری جایگیر آن می‌شود و الی آخر. به این ترتیب موضع متن در هیأت موضعی سیال و متغیر نمود می‌یابد. متن همچون بازیگر تئاتر یک‌نفره در پوست شخصیت‌های مختلف فرو رفته و از زبان آن‌ها به گفتگو با یکدیگر، با خود و با خواننده می‌پردازد و از این جهت سویی‌های سراسر افلاطونی دارد. در مواجهه با پدیده‌ی سیال بودن موضع گوینده و به تبع آن تطور حقیقت و همچنین پدیده‌ی عدم وجود علامت نقل قول مستقیم - که پیشتر شرح آن رفت - می‌توان در کنار استفاده از روش‌های محتوا محور - همچون استفاده از آثار شارحان و مفسران که البته موضوع این مقاله نیست - از عناصر ساختاری خود متن نیز کمک گرفت، به این امید که بتوان ردپای حقیقت اکنون و اینجا در متن را به کمک نمودهای روستخت متن بازسازی کرد و موضع اکنون و اینجا متن را تا حدودی تشخیص داد. یکی از این نمودهای روستختی استفاده از حالت دستوری Konjunktiv I و کاربرد آن در صرف افعال در زبان آلمانی است که در فارسی معادل دقیقی ندارد و موارد کاربرد آن در زبان آلمانی امروزی بر خلاف روزگار هگل بسیار محدود است. استفاده از حالت دستوری Konjunktiv I می‌تواند نوعی عدم قبول مسوولیت یا عدم اطمینان از آنچه نقل می‌شود و یا نقل نظری برای شروع نقد آن به صورت ضمنی را به همراه داشته باشد. در نقل قول غیرمستقیم با استفاده از حالت دستوری Konjunktiv I می‌توان بدون استفاده از علامت نقل قول مستقیم گزاره‌ی *A ist B* را در نقل قول مثلاً بصورت *Er sagte A sei B* آورد که در آن *ist* جای خود را به *sei* داده است و در فارسی شاید بتوان آن را به صورت *او گفت الف ب است یا بنا به نظر او الف ب باشد* ترجمه نمود. می‌بینیم که در فارسی می‌توان در این مثال تغییری در فعل *است* داد و *باشد* را بجای آن گذاشت. حال صورت خلاصه شده‌ی *A sei B* را می‌توان با در نظر داشتن توضیحات بالا در فارسی با افزودن اضافاتی مانند *گویا / فرض می‌کنیم / شاید / گفته می‌شود* پیش از *الف ب است / باشد* ترجمه کرد. در هر حال تأمل در فعل‌های صرف شده‌ی متن در حالت دستوری Konjunktiv I به ما کمک می‌کند بتوانیم در متن هگل از طرفی بعضاً نقل قول‌های غیر مستقیم را شناسایی نماییم و از طرف دیگر حقیقت اینجا و اکنون را تا حدودی از حقیقت رفع شده (aufgehoben) تمییز دهیم.

از دیگر جنبه‌های زبانزد دشواری متن پدیدارشناسی پیچیدگی جملات آن است. بر خلاف امروز، نزد هگل و بسیاری فیلسوفان هم‌روزگار او استفاده از امکانات زبان آلمانی در ساختن جملات بسیار دراز، تودرتو، سنگین و پیچیده در سایه‌ی سبکی پر تکلف امری بوده است مرسوم و معمول چنان‌که امروزه کمتر کسی را یارای آن است چنین سازه‌های مهیبی را یک‌نفس تا انتها خوانده، در میانه‌ی راه فراموش نکند که در ابتدای جمله اصلاً سخن بر سر چه بوده است. مسلم است که در برخورد با چنین جملاتی می‌باید به نوعی تجزیه و تحلیل و بازسازی ساختاری متن پرداخت که لازمه‌ی آن آشنایی عمیق با ساختار نحوی زبان آلمانی است. کار بازسازی متن البته کاریست بسیار ظریف که اعمال آن می‌تواند به دستکاری در متن و به تبع آن به کژتابی صورت و اعوجاج معنا منتهی گردد.

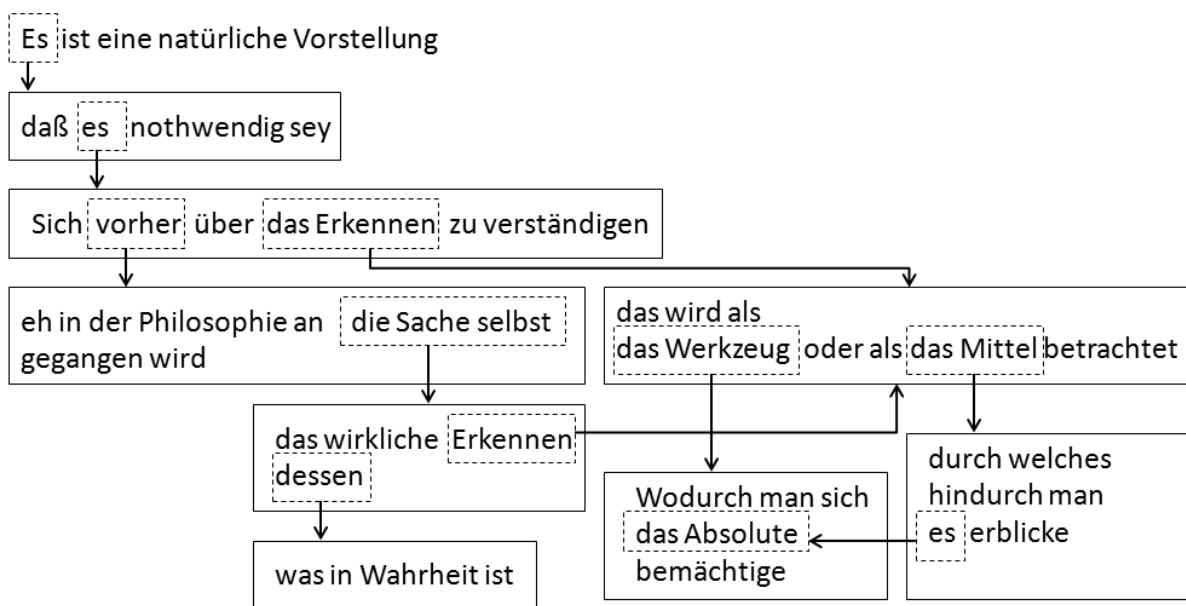
از دیگر نمودهای پیچیدگی جملات هگل تودرتویی آن‌ها به سبب استفاده از میان‌جمله‌ها و جملات پایه-پیرو است. در علم برنامه‌ریزی ریزپردازنده‌ها مفهومی هست به نام وقفه (interrupt) به این معنا که ریزپردازنده در حین اجرای یک برنامه عملیات خود را موقتاً متوقف نموده به زیربرنامه‌ی دیگری پرش می‌کند و پس از اجرای آن دوباره به برنامه‌ی اصلی بازگشته اجرای آن را دقیقاً از همان نقطه‌ی توقف ادامه می‌دهد. خواننده‌ی متن هگل نیز می‌باید قابلیت مشابهی را دارا باشد چنان‌که بتواند در میانه‌ی گزاره‌ای به گزاره‌ی دیگری گذر کند - و ای بسا

در میان این گزاره‌ی دوم نیز وقفه‌ای و گزاره‌ی سوم در میان افتد و الی آخر – سپس به نقاط توقف بازگشته خواندن را از همانجا ادامه دهد و با اینهمه رشته‌ی سخن از دست نهد.

دشواری ظاهری جملاتِ هگل فقط به علت حجیم و تودرتو بودن آن‌ها نیست، بلکه ترتیب و توالی عناصر سازنده‌ی جمله نیز گاهی چندان پایبند قواعد دستوری ساخت جمله نیستند. برخی جمله‌های هگل به پارسی می‌مانند که بر زمین افتاده باشد و اتصال قطعات آن در جاهایی از دست رفته و بعضی قطعات آن نیز گم شده باشند. به این ترتیب پیوندها و ارجاعات درون جمله‌ای جدای از پیوستگی با عناصر جملات دیگر بعضاً در میان خود نیز ترتیب و توالی معمول را رعایت نمی‌کنند.

به عنوان مثال و برای ترسیم کلی آنچه منظور نظر است نمودار تجزیه‌ی ارجاعات درونی جمله‌ای نسبتاً کوتاه و ساده از مقدمه‌ی کتاب را می‌آوریم و توجه خواننده را به ساختار و تودرتویی ارجاعات آن جلب می‌نماییم و در این مجال کوتاه ناچار به همین اندازه بسنده می‌کنیم و وصف مفصل پیشنهادهای خود را در کار تجزیه و تحلیل ساختاری متن هگل به گفتار دیگری موکول می‌نماییم.

Es ist eine natürliche Vorstellung, daß, eh in der Philosophie an die Sache selbst, nemlich an das wirkliche Erkennen dessen, was in Wahrheit ist, gegangen wird, es nothwendig sey, vorher über das Erkennen sich zu verständigen, das als das Werkzeug, wodurch man des Absoluten sich bemächte, oder als das Mittel, durch welches hindurch man es erblicke, betrachtet wird. (Hegel, 1980: 53)



از دیگر امکانات زبان آلمانی برای ساختن جمله‌های طولانی که هگل از آن بکرات استفاده کرده است، تنوع ضمائر و توان ارجاع آن‌ها در زبان آلمانی است. اگرچه اسامی در آلمانی برخلاف فارسی یا انگلیسی سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی دارند و این خود یافتن مرجع ضمائر را آسان‌تر می‌کند، لیکن وفور بکارگیری ضمائر توسط هگل گاهی متن را چنان تاریک کرده است که اجماع بر سر مرجع واحد ضمائر و تأویل واحد بعضی جملات او عملاً غیر ممکن می‌نماید.

متن پدیدارشناسی البته بی‌شک جملات بسیار کوتاه نیز دارد. اما این کوتاهی لزوماً از دشواری خواندن و فهمیدن نمی‌کاهد. جنبه‌ی دیگر دشواری متن هگل که خود را نه تنها در جملات بلند که خاصه در جملات بسیار کوتاه آشکار می‌کند، فشردگی و چگالی بسیار بالای نسبت ژرفساخت به روساخت است به این معنا که جرم سنگینی از گفته‌ها در حجم کمی از گفته‌ها گنجانیده شده، در نتیجه به متن سویه‌ای شدیداً انتزاعی بخشیده و آن را به مضملی بدل نموده است که حدیثی مفصل در دل خود نهان کرده است. ای بسا خواننده‌ی فرازهایی از متن از خود بپرسد هگل با این حد از انتزاع و فشردگویی به راستی در پی حل کدامین مسأله‌ی واقعی دنیای بیرون است؟

یکی از راهکارهای پیشنهادی مواجهه با این پدیده و یافتن پاسخی برای سوال بالا پرداختن به متون روزگار جوانی هگل یعنی دستنوشته‌های اشتوتگارت، برن و فرانکفورت است که می‌توان در آن‌ها ریشه‌ها و سویه‌های محتوای بسیاری از بخش‌های پدیدارشناسی را آشکارا ردگیری نمود. گرچه موضوع این متون عموماً بر محور دین می‌گردد لیکن بزرگترین مزیت این متون در آن است که هنوز در زبان سنگین و انتزاعی متأخر هگل پیچیده نشده‌اند و چگونگی برخورد هگل با محتوای دغدغه‌های خود و رویکرد او در صورتبندی زبانی آن‌ها را به روشنی بازمی‌نمایانند. پرداختن به متون هگل پیش از دوره‌ی پنا بی‌شک کلید فهم پیچیدگی‌های بسیاری از فقرات متن پدیدارشناسی است.

از دیگر علل دشواری متن پدیدارشناسی منطق خاص آن است. امروزه این امریست پذیرفته که هر گونه نگرش پوزیتیویستی و هر تلاشی برای راهیابی به پشت متن پدیدارشناسی با تجزیه و تحلیل‌های منطقی – به معنای غیر دیالکتیکی آن – به شکست خواهد انجامید. با چنین ابزارهایی متن هگل هیچگاه از مغاک بی‌معنایی و تناقض بیرون نخواهد آمد. علت اصلی آن است که صورت گزاره‌ها در متن هگل در محتوا و موضوع خود تنیده شده است. به زعم هگل دست یازیدن به مقولات ریاضی در فلسفه، چه در روش و چه در محتوا، ذاتاً کاری است خطا

(Hegel, 1986: 248). از اینروست که تحلیل متن پدیدارشناسی ابزارهای خاص خود را می‌طلبد. ابزارهایی که به پیچ و مهره‌های متن بخورند. این پیچ و مهره‌ها را می‌توان ذیل سه مقوله‌ی زیر فهرستوار برشمرد: دیالکتیک، کار یا جنبش مفهوم و جمله‌ی اشپکولاتیو. در باب دیالکتیک پیش از این بسیار گفته‌اند و شنیده‌ایم. از اینرو ما در اینجا اجمالاً به آن دو مقوله‌ی دیگر خواهیم پرداخت.

هگل عبارتی مهم دارد به نام جنبش مفهوم (Bewegung des Begriffs) یا کار مفهوم (Arbeit des Begriffs). بر خلاف شیوه‌های منطقی معمول استدلال و استنتاج، در فلسفه‌ی هگل این خود مفاهیم هستند که خودبخود بر دانش ما از چیزها می‌افزایند. یک مفهوم بی‌آنکه از بیرون چیزی بدان افزوده گردد در متن آنچنان زیر و رو شده، آنقدر ورز داده می‌شود تا خود سرانجام روی دیگر خود را بنمایاند و زبان گشوده معترف شود که چیزی بیش از آنیست که می‌نمایاند. کار فیلسوف و به تبع آن خواننده این است که خود را به دست کار مفهوم بسپارد. گویی مفهوم که پیش از این خفته و ناجنابان بود به محض آنکه موضوع اندیشیدن قرار گیرد همچون فرآیند شیمیایی‌ای که کاتالیزتوری به آن افزوده شده باشد دیالکتیک درونی آن به کار افتاده خودبخود شروع به جنبیدن و حرکت کرده و اندرون‌های خود را بیرون می‌ریزد و به این ترتیب بر شناخت و دانش ما می‌افزاید. آنچه نزد کانت احکام ترکیبی به ارمان می‌آوردند نزد هگل از راه جنبش یا کار مفهوم حاصل می‌گردد.

هگل مفهوم دیگری در فلسفه‌ی خود دارد به نام جمله‌ی اشپکولاتیو (der spekulative Satz) و معتقد است که بیان حقیقت تنها از رهگذر چنین جمله‌ی امکان می‌یابد و جملات غیر اشپکولاتیو در فراچنگ آوردن حقیقت و به قالب اندیشه زدن امر مطلق برای همیشه ناتوان‌اند. او فلسفه‌ی خود را نیز فلسفه‌ی اشپکولاتیو می‌نامد و آن را در برابر فلسفه‌های فاهمه (Reflexionsphilosophien) به مقامی بالاتر برمی‌کشد. واژه‌ی اشپکولاتیو که نزد هگل معنایی خاص و متفاوت با معانی این واژه در سنت‌های فلسفی پیش از او دارد در فارسی بعضاً به نظری، نظرپردازانه، گمان‌پردازنده و غیره ترجمه شده است، اما به نظر ما هیچ یک برارنده‌ی محتوای دقیق این مفهوم نیست که توضیح آن مجالی فراختر می‌طلبد.

در اینجا و ذیل بحث دشواری خواندن متن هگل همین اندازه می‌توان اشاره کرد که جمله‌ی اشپکولاتیو به هیچ عنوان نوع خاصی ترکیب‌بندی دستوری، منطقی یا ساختاری جمله نیست، بلکه به معنای فراتر رفتن از قوه‌ی فاهمه (Verstand) در برخورد با یک حکم (Urteil) و اندیشیدن دوباره‌ی حکم از نظرگاه و مقام عقل (Vernunft) می‌باشد. به این ترتیب جمله‌ی اشپکولاتیو برای عقل بستری فراهم می‌کند تا در حکم، وحدت موضوع و محمول را بیاندیشد. به این معنا وظیفه‌ی جمله‌ی اشپکولاتیو در این مقام، فراهم کردن حرکت فاهمه به عقل است. سبب دشواری جمله‌ی اشپکولاتیو در کار خواندن متن عدم تفاوت ظاهری آن با جملات و گزاره‌ها و احکام عادی است. بدین ترتیب جمله‌ی اشپکولاتیو تقریباً هیچ نمود رساختی در متن نداشته و از حیث ظاهر همان صورتبندی موضوع-رابط-محمول (Subjekt-Kopula-Prädikat) را داراست. لیکن مشکل اینجاست که خوانش غیر اشپکولاتیو چنین جملاتی به خواننده این احساس را القا می‌کند که گویی در متن همه چیز در حال تبدیل شدن به همه چیز است. به این ترتیب خواننده به پشت ظاهر متن راه نیافته و از تناقض و بی‌معنایی برخی جملات هگل در شگفت خواهد شد و خود را مواجه با دریایی خواهد دید که امواج مفاهیم در آن پیوسته در حال درهم شدن و از هم‌آوردن هستند. بر خواننده است که قبل از گرفتار شدن در چنین هوی‌های پیشاپیش از آن آگاه باشد.

از دیگر نموده‌های دشواری متن پدیدارشناسی ابهام واژگانی آن به معنای تعدد معانی بسیاری از واژگان متن است. گرچه این امر در همه‌ی زبان‌ها و متون معمول است لیکن نزد هگل چندمعنایی در زبان نه تنها امری نکویده نیست بلکه به گفته‌ی او یکی از وجوه اشپکولاتیو بودن اندیشه است که عیناً در زبان نمود یافته و این امر در واقع نزد فیلسوف اشپکولاتیو بسیار مایه‌ی خوشنودی است. آشناترین مثال از این دست مفهوم آوفه‌بونگ (Aufhebung) است که درباره‌ی چندمعنایی آن بسیار گفته‌اند و شنیده‌ایم. هگل خود در ادامه‌ی توضیح معانی کلمه‌ی آوفه‌بونگ می‌گوید: «آنچه می‌باید جلب نظر کرده باشد این است که یک زبان به چنان مقامی رسیده است که یک کلمه‌ی واحد را برای دو تعیین متقابل بکار برد. برای اندیشیدن اشپکولاتیو این مایه‌ی خوشنودی است که در زبان کلماتی بیابد که خودبخود معنایی اشپکولاتیو را دارا هستند. زبان آلمانی از این دست [کلمات] بسیار دارد.» (Hegel, 1986: 114). مشکل چندمعنایی برای خوانش متن مسأله‌ی کوچکی نیست. خواننده می‌باید نه تنها در خواندن مفاهیم جاقفاده‌ی هگل - مانند همان آوفه‌بونگ - بلکه در حین خواندن مفاهیم بظاهر ساده‌تر نیز با حواسی جمع به همه‌ی معانی کلمات عنایت داشته و ارتباط آن‌ها را با یکدیگر پیش چشم داشته باشد و به اولین معنا که به ذهن او خطور کرد بسنده نکند. هگل در جای جای کتاب، شگرد خود را در گرفتن تصورات طبیعی خواننده از مفاهیم و سپس خمیر کردن آن، ورز دادن آن و چیزی دیگر ساختن از آن، بکار می‌گیرد و تار عنکبوت متن خود را با طعمه‌هایی به ظاهر آشنا برای خواننده پهن می‌کند. خواننده با تصویری از مفاهیمی مانند روح، سوژه، ایده، امر مطلق، حقیقت، ایده، واقعیت، شناخت و غیره وارد هزارتوی متن هگل می‌شود بی‌خبر از آنکه هنگام خروج - اگر اصلاً خروجی در کار باشد - همه‌ی این‌ها نزد او دیگرگونه خواهند بود.

## سخن آخر

کتاب پدیدارشناسی را اگر در بدو امر نتوان بصورت خطی - یعنی یک بار از اول تا آخر - خواند و فهمید، آنگاه می‌توان شیوه‌ای غیرخطی برای خواندن آن در پیش گرفت به این معنا که جزیره‌هایی از میانه‌ی متن را - آنجا که فهم متن برای خواننده ممکن‌تر می‌نماید - برگزید، در حین خواندن از سرعت خود نکاست و از روی قسمت‌های دشوارتر پرید و بر سر آن‌ها توقف ننمود و آن‌ها را به بازخوانی‌های بعدی موکول کرد. سپس با ممارست در خواندن، ارتباط این جزیره‌ها را با یکدیگر و با سایر بخش‌ها بازسازی نمود چنان که سرانجام، متن درونه و مفصل‌بندی کلی خود را به آرامی بر خواننده آشکار کند.

آنچه در این نوشتار به منظور جرأت دادن به خواننده برای روبرو شدن با متن اصلی به اجمال تمام مورد بررسی قرار گرفت، شامل نکاتی بود که شاید بتوانند خواننده‌ی متن پدیدارشناسی را در امر خواندن متن به سوی فهم آن قدمی پیش‌تر برند. هدف این نوشته را می‌توان در معنای کلی آن تلاشی دید در راستای فتح بابی در بحث برخورد مستقیم و بی‌واسطه با متون اصلی فلسفه در کنار یا حتی به جای رویکرد غیر مستقیم و بواسطه با این متون، خاصه آثار هگل. متونی که جدای از ارزش فلسفی نهفته در آن - که البته بر سر آن همیشه اختلاف بوده و هست - خود در شمار بهترین مواد اولیه برای تمرین تأویل هرمنوتیکی متن به شمار می‌آیند. متونی که به نوبه‌ی خود مدعای تفسیر جهان را نیز بر نهاده‌اند. اگرچه در دشواری آثار هگل هیچ شکی نیست اما در عین حال متون او همچون دروازه‌ی داستان «در برابر قانون» فرانتس کافکا که برای مرد روستایی داستان تا دم آخر بسته می‌ماند، دروازه‌ی تماماً بسته‌ای برای ما نیست که هیچ راهی برای گذر از آن وجود نداشته باشد. امید دارم

بتوانم در نوشتارهای دیگری با ارجاع مستقیم به متن و آوردن مثال‌های فراوان از آن، به مذاقه‌ی بیشتر در متن و بسط و شرح نکات به اجمال بررسی شده در این مقاله بپردازم. این نوشتار را با توصیفی از آدورنو درباره‌ی تیجر در خواندن متن هگل به پایان می‌بریم: از طرفی باید همچون یک موج‌سوار با سرعت بر روی متن سُرید و همراه ضربان آن حرکت کرده از درنگ کردن در متن – که افتادن را در پی خواهد داشت – پرهیز کرد و از طرفی در عین حال باید قدرت و سرعت نگاه خود را چنان افزایش داد که همچون فیلمی که با سرعت آهسته پخش می‌شود بتوان همزمان همه‌ی جزئیات تک‌تک تصاویر در حال حرکت را به دقت تمام دید (Adorno, 1974: 109).

#### منابع

- Hegel, G. W. Friedrich (1980). *Gesammelte Werke, Bd. 9: Phänomenologie des Geistes*. Düsseldorf: Felix Meiner.
- Hegel, G. W. Friedrich (1986). *Werke in 20 Bänden, Bd. 5: Wissenschaft der Logik*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Adorno, Theodor (1974). *Drei Studien zu Hegel*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Heidegger, Martin (1997). *Gesamtausgabe Vorlesungen 1923-1944, Bd. 32: Hegels Phänomenologie des Geistes*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Dilthey, Wilhelm (1974). *Wilhelm Diltheys gesammelte Schriften, Bd. 4: Die Jugendgeschichte Hegels*. Stuttgart: Tuebner.